

چکیده

از آنجای که مربی نقش مهمی در فرایند تربیت دارد باید صلاحیت و شایستگی‌های لازم برای احراز این مقام را داشته باشد، و این شایستگی در تمام مظاهر وجود او پدیدار باشد. یعنی مربی دارای خصوصیات و ویژگی‌های باشد که با وجود آن صفات و ویژگی‌ها می‌تواند به بهترین وجه وظیفه تربیت را ایفا نماید.

مربی اسم فاعل از باب تفعیل از ماده «رب و» به معنای رشد و نمو و زیادت است. مربی در لغت به کسی گفته می‌شود که رشد و نمو دیگری را برعهده داشته باشد و بر وجود او بیفزاید. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۳۷) همچنین واژه «رب» به معنای تربیت کردن است، و «رب» به معنی مربی از اسماء حسنی الهی است و مقام ربوبیت خداوند را روشن می‌کند «رَبُّ الْعَالَمِينَ» (فاتحه/۲) مراد پرورش دادن و تربیت کردن تمام موجودات است. (قرشی، ۱۳۵۵، ج ۳، ص ۴۲ و ۴۳) بنابراین؛ اولین مربی تمام هستی پروردگار جهانیان است «رَبُّ الْعَالَمِينَ» خداوند بخشی از این مسئولیت تربیت را به عهده انبیاء و اولیاء خود که خلفای الهی بر روی زمین هستند، قرار داده و آنها را به عنوان مربیان الهی معرفی کرده است، چنان‌که در قرآن کریم می‌فرماید: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره/۱۵۱) «همان طور که در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را پاک می‌گرداند، و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد».

یکی از این پیامبران الهی که در زمان خود امر هدایت و تربیت دیگران را عهده دار بود حضرت یوسف (ع) است، که برای ایشان در قرآن کریم صفات و ویژگی‌های از قبیل ایمان، اخلاص، احسان، توکل، تقوا، اصالت خانوادگی، امانت داری، علم و آگاهی، صبر، صداقت، رازداری، عفو و گذشت، حسن شهرت، مورد اعتماد بودن و مبرا بودن از اتهام ذکر شده است. این ویژگی‌ها می‌تواند به عنوان یک سرمشق موفق تربیتی برای مربیان مدنظر قرار گیرد.

کلیدواژه: ویژگی، حضرت یوسف، مربی، قرآن.

۱. ایمان

یکی از صفات بسیار مهم و ضروری که لازم است یک مربی از آن برخوردار باشد ایمان است. «ایمان» از ریشه «أمن» به معنای امنیت، سکون و آرامش و برطرف شدن ترس، وحشت و اضطراب آمده است. از نظر لغوی به معنای قرار دادن نفس یا غیر آن در امنیت و آرامش است. و وقتی می‌گویند: به او ایمان آورد؛ یعنی به وسیله او به امنیت و آرامش خاطر دست یافت. از این رو «أمن بالله» یعنی به وسیله خدای متعال به اطمینان و آرامش رسید. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۵۰)

در اصطلاح «ایمان» اعتقاد و باور عمیق قلبی و درونی است که به اندیشه و گفتار و رفتار آدمی جهت می‌دهد. از دیگر علامه؛ ایمان به معنای قرار گرفتن عقیده در قلب است. گویی مؤمن در پرتو ایمان می‌تواند باورهای خود را از گزند شک و تردید درامان نگاه دارد. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۵) ایشان درجای دیگر، ایمان به چیزی را، علم و تصدیق به آن، به اضافه التزام به لوازم آن می‌دانند، به گونه‌ای که آثار علم در عمل ظاهر شود و چون علم و عمل از اموری است که شدت و ضعف می‌یابد. بنابراین، ایمان عبارت است از علم و التزام به چیزی که دچار شدت و ضعف شود. گویی ایمان، صرف اعتقاد نیست، بلکه التزام به آثار و لوازم عملی آن ضروری است. (همان، ج ۱۸، ص ۲۳) ایمان و باور عمیق قلبی و درونی، اولین و اساسی‌ترین نیاز یک مربی برای تعلیم و تربیت است. مربی در راستای تربیت به دو چیز باید ایمان داشته باشد یکی ایمان به خدا، یعنی همه اعمال او تحت نظارت خداوند انجام می‌شود، دوم ایمان به قیامت، یعنی در قبال همه اعمال روزی پاسخ‌گوخواهی بود.

ایمان قوی داشتن به خدای متعال از جمله مهمترین شرایط و ویژگی‌های مربی شایسته برای ایفای نقش تربیتی است. او خدا را خالق هستی می‌شناسد و جز او را قابل ستایش و پرستش نمی‌داند تنها سر به آستان او فرود می‌آورد و از او استعانت می‌جوید و به رحمت او امیدوار است و به او توکل می‌کند و با اتکاء به او دست به انتخاب و عمل می‌زند و همواره به یاد خدا بوده و هیچگاه او را فراموش نمی‌کند و خود را هر لحظه و در هر جا در محضر خدا می‌بیند و قلب او در مسیر هدایت و رشد و کمال الهی قرار می‌گیرد: «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (تغابن/۱۱) «وکسی که به خدا بگردد، دلش را به راه آورد، و خدا [ست که] به هر چیزی داناست». وقتی مربی و معلم به خدا ایمان داشته باشد، قلب او به راه راست هدایت پیدا می‌کند و در امر تربیت هیچ مشکلی احساس نمی‌کند.

یکی از مهمترین ویژگی‌های حضرت یوسف(ع) داشتن ایمان و باور عمیق قلبی و درونی به خداوند بزرگ است. چنانچه در قرآن کریم به نقل از آن حضرت می‌فرماید: «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (یوسف/۳۷) «من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند رها کرده‌ام» او همواره موحد و از هرگونه شرکی پیراسته بود: از دوران کودکی و نوجوانی که میان کنعانی‌ها به سر می‌برد تا زمانی که در میان بت‌پرستان مصر قرار گرفت، لحظه‌ای به خدا شرک نوزید. (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۰، ص ۵۱۴) در آیه بعد می‌فرماید: «وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (یوسف/۳۸) «وآیین پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم. این از عنایت خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاس‌گزاری نمی‌کنند». حضرت یوسف(ع) که ایمان به خدا و توحید با همه ابعادش در اعماق وجود او ریشه دوانده است، برای اینکه روشن سازد چیزی جز به فرمان پروردگار تحقق نمی‌پذیرد می‌فرماید: «این علم و دانش و آگاهی من از تعبیر خواب از اموری است که پروردگارم به من آموخته است» (ذَلِكَ مَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي). و برای اینکه تصور نکنند که خداوند، بی حساب چیزی به کسی می‌بخشد اضافه کرد: «من آئین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و نسبت به سرای آخرت کافرنند، ترک کردم و این نور ایمان و تقوا مرا شایسته چنین موهبتی ساخته است» (إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ).

من باید از این گونه عقاید جدا شوم، چرا که برخلاف فطرت پاک انسانی است، و به علاوه من در خاندانی پرورش یافته‌ام که خاندان وحی و نبوت است، «من از آئین پدران و نیاکانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم» (وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ).

و شاید این اولین بار بود که یوسف(ع) خود را این چنین به زندانیان معرفی می‌کرد تا بدانند او زاده وحی و نبوت است و مانند بسیاری از زندانیان دیگر که در نظام‌های طاغوتی به زندان می‌رفتند بی‌گناه به زندان افتاده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۴۰۸)

بعد به عنوان تاکید اضافه می‌کند " برای ما شایسته نیست که چیزی را شریک خدا قرار دهیم " چرا که خاندان ما، خاندان توحید، خاندان ابراهیم بت شکن است (ما كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ). " این از مواهب الهی بر ما و بر همه مردم است " (ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ). بنا بر این تصور نکنید این فضل و محبت تنها شامل ما خانواده پیامبران شده است، این موهبتی است عام و شامل همه بندگان خدا که در درون جانشان به عنوان یک

فطرت به ودیعه گذاشته شده است و بوسیله رهبری انبیاء تکامل می‌یابد. " ولی متأسفانه اکثر مردم این مواهب الهی را شکر گزاری نمی‌کنند" و از راه توحید و ایمان منحرف می‌شوند (وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ). (همان، ص ۴۰۹)

یکی دیگر از صفات لازم برای یک مربی داشتن اعتقاد به عالم غیب و قیامت است. در قرآن کریم می‌فرماید: «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (بقره/۴) «و به آخرت یقین دارند». وقتی مربی به قیامت ایمان دارد، این ویژگی برای او مسئولیت می‌آورد، او به طور مناسب با متریان رفتار می‌کند و آنها را به داشتن ایمان و انجام عمل صالح دعوت می‌کند، و می‌داند که با این کار پاداش بزرگی در انتظارش خواهد بود. (کهو کهر، ۱۳۸۴، ص ۶۷) حضرت یوسف (ع) می‌فرماید: «إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (یوسف/۳۷) من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتند رها کرده‌ام. این آیه به خوبی نشان می‌دهد که دومین صفتی که شخصیت حضرت یوسف (ع) بعد از ایمان به خدا براساس آن شکل گرفته است ایمان به آخرت است.

۲. اخلاص

واژه «اخلاص» از ریشه «خَلَصَ» به معنای تصفیه شیء و پاک کردن آن از ناخالصی و آمیختگی است. اخلاص یا در موضوع است یا در نفس عمل یا در نیت و اندیشه. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۹۷) حقیقت اخلاص بیزاری جستن از هر چیزی غیر از خدا است. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۳ق، ص ۱۶)

یکی از ویژگی‌های مهم اخلاقی اخلاص است، اخلاص در گفتار و رفتار، اساس ایمان است، بدون آن هیچ عملی مورد قبول الهی قرار نمی‌گیرد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ» (بینه/۵) «و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند، و در حالی که به توحید گراییده‌اند، دین [خود] را برای او خالص گردانند». مربی باید هم در عقیده و هم در عمل اخلاص داشته باشد و امر تربیت را وسیله‌ای برای نیل به رضای الهی قرار دهد.

اخلاص عنایت خاص از طرف خداوند به بنده است، چنانچه در حدیث قدسی آمده است «الْإِخْلَاصُ سُرٌّ مِنْ أَسْرَارِي أَسْتَوْدِعُهُ قَلْبَ مَنْ أَحَبَبْتُ مِنْ عِبَادِي» (قرائتی، ۱۳۷۲، ص ۱۰۴) «اخلاص یکی از اسرار من است، که در دل بندگان محبوب خویش به ودیعت نهادم». اخلاص در عمل رمز موفقیت مربی و آموزگار است؛ زیرا مؤثر واقعی خداوند است، و تربیتی که برای خدا انجام گیرد بر دل‌ها اثر خواهد کرد.

حضرت یوسف(ع) از پیامبران بزرگ الهی است که در همه مراحل زندگی اخلاص در اندیشه، عمل و نیت سرلوحه او بود. چنانچه خداوند در مورد او می‌فرماید: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (یوسف/۲۴) «چرا که او (یوسف) از بندگان مخلص ما بود».

در این آیه خداوند می‌فرماید: یوسف از بندگان مخلص ما بود، این حقیقت روشن می‌شود که خداوند بندگان مخلص خود را هرگز در لحظات بحرانی تنها نمی‌گذارد، و کمک‌های معنوی خود را از آنان دریغ نمی‌دارد، بلکه با الطاف خفیه خود و مدد‌های غیبی که توصیف آن با هیچ بیانی ممکن نیست، بندگان خود را حفظ می‌کند و این در واقع پاداشی است که خدای بزرگ به این گونه بندگان می‌بخشد، پاداش پاکی و تقوا و اخلاص.

یوسف(ع) از بندگان مخلص به صورت اسم مفعولی ذکر شده یعنی خالص شده، نه به صورت مخلص به صورت اسم فاعلی که به معنی خالص کننده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۷۷) دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که مخلص (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته است که انسان در مراحل نخستین تکامل و در حال خود سازی بوده است «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (عنکبوت/۶۵) «و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاکدلانه می‌خوانند». ولی مخلص (بفتح لام) به مرحله عالی که پس از مدتی جهاد با نفس، حاصل می‌شود گفته شده است، همان مرحله‌ای که شیطان از نفوذ در انسان مایوس می‌شود، در حقیقت بیمه الهی می‌گردد، و یوسف(ع) به آن مرحله از اخلاص رسیده بود که در حالت‌های بحرانی، همچون کوه استقامت کرد. بنابراین، یکی از مقامات عالی‌ای که یوسف(ع) به آن دست یافت، مخلص بودن اوست، علامه جوادی آملی می‌فرماید: «برجسته‌ترین مقامی که قرآن کریم برای یوسف(ع) اثبات می‌کند مخلص بودن اوست چون یوسف(ع) صحنه دل را از خلوص و محبت خدا پر کرده و در حرم قلب او غیر خدا راه نداشته و مجالی برای اندیشه بد و جولان شیطان در دل او نبود. (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۶۴)

علامه طباطبایی می‌گوید: بندگان مخلص آنهایی هستند که خداوند او را خالص برای خود، قرار داده به گونه‌ای که غیر از خدا، هیچ چیز و هیچ کس در آنها سهمی ندارد و در نتیجه غیر خدا را اطاعت نمی‌کند. (چه تسویل شیطان باشد و یا تزیین نفس و یا هرانگیزه دیگری غیر از خدا) و اینکه فرمود: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» در مقام تعلیل جمله «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» (یوسف/۲۴) است، و معنایش چنین می‌شود که به خاطر اینکه او از بندگان مخلص ما بود، و ما با بندگان مخلص چنین معامله می‌کنیم. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۱۷۵) خازن بغدادی می‌نویسد: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» یعنی او از بندگان است که آن‌ها را برای نبوت برمی‌گزینیم و برای

تربیت و هدایت دیگران انتخاب می‌کنیم. (خازن بغدادی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۵۲۳) بنابراین، اخلاص نقش اساسی و غیرقابل انکاری در تربیت دارد و تلاش‌های تربیتی یک مربی را مثمر ثمر و ماندگار می‌کند.

۳. احسان

یکی از ویژگی‌های تأثیرگذار در تربیت، احسان و نیکوکاری است، که انبیاء الهی از این ویژگی برخوردار بوده است. (انعام/۸۳ و ۸۴) حضرت یوسف (ع) به عنوان یکی از انبیاء الهی، به این سجیه متصف بود. «هریک از پیامبران وصف ویژه دارد؛ وصف ویژه حضرت یوسف (ع) احسان است و ذات اقدس الهی در این سوره با عنوانی عام یا خاص، چند بار از یوسف (ع) از زبان خود و دیگران به وصف «محسن» یاد کرده است، تا جایی که این وصف از ویژگی‌های بارز آن حضرت به شمار می‌آید. (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۱، ص ۲۵۸) کلمه (محسن) به دو معنا اشاره دارد؛ یکی خُلُقِ نیک داشتن و دوم کار نیک کردن برای دیگران. در مورد حضرت یوسف (ع) به دو حیثیت ایشان، یعنی خُلُقِ نیک داشتن و احسان و کار خیرکردن او برای دیگران اشاره دارد. (همان، ج ۴۰، ص ۴۹۱) بنابراین؛ مراد از احسان نیکی نسبت به دیگران و نیکو بجا آوردن عمل است. حضرت یوسف (ع) هم اعمال خود را نیکو انجام میداد و هم به دیگران نیکی می‌کرد. از این رو است که حضرت یوسف (ع) در زندان با این ویژگی شناخته می‌شده و زندانیان او را به این وصف می‌شناخته است. وقتی دوهمبند زندانی او برای تعبیر خواب مراجعه کردند او را با این ویژگی خطاب کردند: «...إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۳۶)... که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. «نری» درآیه شریفه، به معنای «یقین داریم» است. رساندن این معنا با کلمه «نری» (می‌بینیم) گویای این مطلب است که؛ علم و یقین آن دو نفر به شخصیت یوسف (ع)، از طریق مشاهده رفتار و منش او حاصل شده بود. هم‌بندان یوسف در زندان، به شخصیت والای یوسف (ع) پی‌بردند و به نیکوکار بودنش مطمئن شدند. چون، سیمای یوسف (ع) و عمل کرد او، نشان دهنده شخصیت بلند مرتبه و بیانگر نیکوکاری او بود. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۳۰۸) در این آیه دو زندانی که مدتی با آن حضرت در زندان بودند هم انجام اعمال نیکوی او را و هم کمک و نیکی کردن او به دیگران را دیده بودند لذا او را محسن خواندند. برخی گفته‌اند چون یوسف از آغاز ورودش به زندان، با اخلاق نیک و حسن خلق و دلداری زندانیان و خدمت آنها و عیادت از مریضان، نشان داده بود که یک فرد نیکوکار و گره گشا است به همین دلیل در مشکلات‌شان به او پناه می‌بردند و از او کمک می‌خواستند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۴۰۷)

در آیه دیگری برادران قبل از اینکه بشناسند که وی برادرشان هست، او را با این وصف مورد خطاب قرار می‌دهند: «...إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۷۸) که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. این نشان می‌دهد که حضرت یوسف (ع) در زمان وزارت و اقتدار همچنان انسانی نیکوکار بوده است. نیکوکاری یوسف در زمان اقتدارش، در رفتار و منش او جلوه‌گر بود. «نری» در این آیه شریفه، نیز به معنای «اطمینان داشتن» است. رساندن این معنا با کلمه «می‌بینیم» گویای آن است که اطمینان برادران یوسف به شخصیت وی از طریق مشاهده رفتار و منش او حاصل شده بود. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۳۹۷) و این از آن جهت بود که دست خیر و کمک او را در زمان قعطی به تمامی مردم حتی سرزمین‌های دیگر دیده بودند.

در دو آیه «۲۲ و ۵۶» همین سوره خداوند او را از زبان خود با وصف «محسن» مورد لطف قرار می‌دهد می‌فرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۲۲) و چون به حد رشد رسید، او را حکمت و دانش عطا کردیم، و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم. قرآن کریم بخش از نعمت‌های الهی به انسان را وامدار کارهای نیک گذشته او می‌داند، و از طرفی؛ این گونه پاداش‌ها عام است و در انتظار هر نیکوکاری است و به مورد نزول اختصاص ندارد. هرکسی در آزمون‌های الهی بخشی از راه حق را با اختیار خود برود و فرمان الهی را اطاعت کند و تسلیم هواهای نفسانی نشود، نصرت الهی در ادامه راه شامل حالش خواهد شد. (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۰، ص ۲۹۵) «...وَلَا تُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۵۶) و اجر نیکوکاران را تباه نمی‌سازیم. و ما هرگز پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد؛ و اگر هم به طول انجامد سرانجام آنچه را شایسته آن بوده‌اند به آنها خواهیم داد که در پیشگاه ما هیچ کار نیکی بدست فراموشی سپرده نمی‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۷) و اینکه فرموده "وَلَا تُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ" اشاره است به این که این تمکین اجری بوده که خداوند به یوسف داد، و وعده‌ی است که به هر نیکوکاری می‌دهد، تا بدانند که خداوند اجر کسی را ضایع نمی‌کند. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۲۷۶) خداوند، نیکوکاران را در دنیا از پاداش‌های خویش بهره‌مند می‌سازد. خداوند در اعطای پاداش به نیکوکاران، ذره‌ای از پاداش آنان نمی‌کاهد. دستیابی یوسف (ع) به قدرت در سرزمین مصر و بهره‌مندی او از رحمت خاص الهی، پاداش کارهای نیک او بود. «...فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۹۰) خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند. و این جمله، هم بیان علت است و هم خود دعوت برادران است بسوی احسان. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۳۲۴) یعنی خداوند، پاداش نیکوکاران را به طور کامل عطا می‌کند و چیزی از آن نمی‌کاهد. براین اساس، این وصف، به طور عموم یا خصوص، حضرت یوسف (ع) را از جوانی تا زندان و تخت

وزارت همراهی می‌کند. رفتارش در جوانی، زندان و صدارت همیشه کریمانه بوده است. (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۱، ص ۲۶۰) بنابراین، یکی از ویژگی‌های بسیار تأثیرگذار برای مربی احسان و نیکوکاری مربی است.

۴. توکل

توکل واژه‌ی عربی و مصدر باب تفعّل است که در اصل از «وکل» مشتق شده و در کتب لغت به اعتماد کردن بر غیر و او را نائب و ولی خود قرار دادن است. توکل از ماده وکالت است یعنی انسان زمام تصرف در امور خود را بدست غیر دهد و تسلیم او شود که هرچه او صلاح دید و انجام داد همان را صلاح خود بداند، راغب اصفهانی چنین می‌نویسد: «توکل یعنی اینکه اعتماد به دیگری کنی و او را نایب خویش قرار دهی» (راغب اصفهانی، ۱۴۲۳، ص ۵۳۱) توکل در فرهنگ اسلامی یعنی انسان خداوند را تکیه‌گاه مطمئن برای خود قرار داده، تمام امورش را به او واگذارد.

در قرآن مجید آیات فراوانی در باره توکل وجود دارد و ما به منظور توضیح و تبیین معنا و حقیقت توکل به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم؛ خدای سبحان توکل را لازمه جدا ناشدنی ایمان دانسته و می‌فرماید: «...وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (آل عمران/۱۲۲) افراد با ایمان باید برخدا توکل کنند. همچنین در آیه دیگری می‌فرماید: «...وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (مائده/۲۳) برخدا توکل کنید اگر ایمان دارید. در آیه دیگر توکل و اعتماد به خداوند را یکی از صفات بارز مؤمنین یاد کرده است، و می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال/۲) مؤمنان، همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌های‌شان بترسد، و چون آیات او برآنان خوانده شود برایمان‌شان بیفزاید، و بر پروردگار خود توکل می‌کنند. به یقین اگر کسی به یاد خدا باشد و به او تکیه کند و روح و روان خود را به نیروی ذکر قوی دارد باغ‌های درونش پیوسته خرم خواهد بود.

آدمی وقتی چنین کسی را که مجموعه هستی در زیر سیطره و حکومت و ربوبیت او قرار دارد، وکیل بگیرد و در جای خود بنشانند به طوری که اراده او به جای اراده آدمی کار کند و عمل او عمل خود آدمی باشد و بداند امور خارجی و حوادث عالم هیچ استقلالی از خود ندارد، بلکه تمام امور را از آن خدا و به دست خدا بداند، اینجاست که خواسته‌هایش بدون هیچ اضطراب و تشویشی تأمین می‌گردد. در بعضی آیات این معنای اعتماد و توکل برخدا مورد ستایش ذات حق قرار گرفته است تا آنجا که وعده می‌دهد کسانی که برخدا توکل کنند، خدا آنها را کفایت می‌کند: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...» (طلاق/۳) و هر کس برخدا توکل کند خداوند کفایتش می‌کند. توکل

یکی از صفات مؤمنان راستین است، توکل دست کشیدن از تدبیر و تلاش نیست، بلکه باید با تدبیر و اندیشه و تلاش به قدرت الهی تکیه کند. حضرت یوسف(ع) از ابتدای عمر خود تا انتهای عمر مظهر توکل برخدا است، آنجا که برادران او را به چاه می‌افکنند، یا کاروانیان او را در مصر به عنوان برده می‌فروشند، یا وقتی همسر عزیز مصر برای او دام می‌گستراند، یا وقتی با دستور همسر عزیز مصر وارد مجلس زنان اعیان و اشراف می‌شود، در همه این موارد با توکل الهی پیروز و سربلند از مهلکه‌ها بیرون می‌آید.

وقتی در خانه‌ی عزیز مصر، زنی که او را بزرگ کرده و حق سروری براو دارد، کوشید تا با ترفند و حيله و ایجاد جاذبه‌های فریبنده، او را به خواسته‌های خود فراخوانده، تا شاید توجه یوسف(ع) را به خود جلب کند، غافل از آنکه توجه او مجذوب جمال الهی و نفس او تحت ولایت و تربیت ربوبی بوده و در دلش جز محبت خدا چیز دیگری نمی‌گنجد. وقتی زلیخا همه نقشه‌ها و حيله‌هایش در به دست آوردن توجه یوسف(ع) و گرفتن کام دل از او نقش بر آب دید و ناامید گشت، برآن شد تا به زور نیت شوم خود را عملی سازد، لذا او را در خلوت‌خانه‌ای برد که از پیش طراحی کرده بود و به زیبایی آراسته بود و به ملازمانش دستور داد که درها را به شدت ببندند و با لحن آمرانه‌ای او را به سوی خود فرا خواند. (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۰، ص ۳۰۵) در این لحظه بسیار حساس و دشوار نخستین واکنش یوسف(ع) توکل به خداوند متعال و پناهنده شدن به دژ حصین توحید بود و آنگاه با آرامش کامل فرمود: «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف/۲۳) [یوسف] گفت: «پناه بر خدا، او پروردگار من است. به من احسان کرده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند. حضرت یوسف(ع) در مسیر زندگی با برکت خویش با موانع متعددی مواجه گردید و آنچه که باعث شد که این موانع را با موفقیت سپری نموده و تأثیر گذاری لازم را بر متربیان و افراد مرتبط با خودش داشته باشند، توکل عمیق ایشان به خداوند تبارک و تعالا بود.

۵. تقوا

تقوا و خود نگهداری مربی یکی از ویژگی‌های است که در تأثیرگذاری و نفوذ او در متربیان نقش اساسی دارد. تقوا از ماده «وقایه» به معنای حفظ و نگهداری چیزی است از هرچه که به او ضرر و آسیب می‌رساند (راغب اصفهانی، ۱۴۲۳، ص ۵۰۳) در عرف شرع تقوا یعنی نگهداری نفس از آنچه انسان را به گناه می‌کشاند. در ترازوی نظام ارزشی اسلام، تقوا سنگین‌ترین وزن را دارد، متقی در پیشگاه خداوند دارای مقام والا و گرامی است «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات/۱۳) «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست». تقوا هم

سرچشمه ایمان است و هم ایمان و هدایت از او برمی‌خیزد. «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره/۲) «مایه هدایت تقوایپیشگان است». تقوا روح حرکت پیامبران الهی و جان‌مایه کلام آنان است «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا» (شعراء/۱۰۸) «از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید». مربی باید خود تربیت شده باشد تا بتواند دیگران را تربیت کند. بدیهی است که یک مربی باید با تقوا و مهذب باشد، عامل به واجبات باشد و از محرمات و کناهان دوری کند، عفیف و پاکدامن باشد، هوا و هوس را از خود دور سازد. چونکه متربیان نسبت به اعمال آنها حساسند و کوچکترین عمل نامطلوب مربی بر روح و روان متربیان تأثیر منفی می‌گذارد و سبب بیزاری آنها از مربی می‌شود.

از طرفی شخص متقی همیشه در اجتماع مورد عزت و احترام است و هرکس که مورد احترام و قبول مردم باشد و مردم به او اعتماد کنند و دوستش داشته باشند طبیعی است که نفوذ بیشتری بر آنان خواهد داشت، و بهتر از دیگران می‌تواند تأثیرگذار باشد. (صفری، ۱۳۹۲، ص ۱۲۸) پیامبرگرمی اسلام در تبیین آثار تقوا می‌فرماید: «خَصْلَةُ مَنْ لَزِمَهَا أَطَاعَتُهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ وَ رِيحُ الْفَوْزِ بِالْجَنَّةِ قِيلَ وَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ التَّقْوَى مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ تَلَا وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (طلاق/۲ و ۳)». (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۷، ص ۲۸۵) «یک خصلت است که هرکس همواره دارای آن باشد، دنیا و آخرت از او اطاعت و پیروی می‌کند و سود سرشار دست‌یابی به بهشت نصیب او می‌گردد. سؤال شد که یا رسول‌الله! آن ویژگی و آن خصلت چیست؟ پیامبر (ص) فرمود: تقوا؛ هرکس که می‌خواهد عزیزترین و گرمی‌ترین باشد، باید تقوای الهی پیشه کند». سپس این آیه شریفه را تلاوت کرد: «وهر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد. و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند». پیامبر اسلام (ص) در این کلام نورانی تقوا را موجب عزیز شدن در میان مردم می‌داند. وقتی انسان در بین مردم عزیز شد و مورد قدردانی قرار گرفت، گفتار و رفتارش برای مردم الگو قرار می‌گیرد و در دل‌ها نفوذ می‌کند و مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. امام حسن مجتبی (ع) نیز می‌فرماید: «وَإِذَا أَرَدْتَ عِزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَاخْرُجْ مِنْ ذُلِّ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴، ص ۱۳۹) «اگر می‌خواهی بدون داشتن عشیره و طایفه، عزت و احترام داشته باشی و بدون برخورداری از سلطنت و مقام، شکوه و هیبت داشته باشی، از ذلت معصیت خدا به سوی عزت اطاعت الهی حرکت کن». آن حضرت در این کلام نورانی، رابطه‌ی عمیق میان تقوا و اطاعت الهی از یک طرف و برخورداری از عزت، احترام و هیبت در میان جامعه را از طرف دیگر تبیین می‌کند و این حقیقت را بیان می‌دارد که تقوا باعث می‌شود موقعیت اجتماعی فرد، تغییر کند و انسان از پایگاه اجتماعی بهتر و والاتری برخوردار شود و جامعه برای او عزت، احترام و شکوه ویژه‌ای قائل شوند؛ از این رو می‌تواند به راحتی

درمتریبان نفوذ کند و بر رفتار و اعمال آنان تأثیرگذار باشد؛ چرا که متریبان همواره تحت تأثیر مربیانی قرار می‌گیرند که در چشم آنان از عزت و احترام برخوردار باشند (پیروز و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۲۳۶)

بی تردید تقوا، دوری از گناه و نافرمانی خداوند، یکی از صفات حسنه‌ی حضرت یوسف (ع) بود و آن حضرت زندگی خود را از همان آغاز براساس ایمان و تقوا و طهارت پایه ریزی کرد و در هیچ یک از مراحل زندگی یک قدم از طریق حقیقت و راه انسانیت و فضیلت منحرف نگشت. زندگی ایشان مملو از آزمایشات و امتحانات الهی است، که تقوا در آن موج می‌زند، این مربی نمونه الهی آن قدر تقوا و خدا ترسی برایش اهمیت دارد که زندان را بر کاخ ترجیح می‌دهد، و در کاخی که نافرمانی خدا باشد حاضر نیست یک لحظه هم‌بماند و از خدای خویش درخواست می‌کند: «قَالَ رَبُّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» (یوسف/۳۳) [یوسف] گفت: «پروردگارا، زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به سوی آن می‌خوانند». از واژه‌ی یدعوننی استفاده می‌شود؛ که تنها زلیخا نبوده یوسف (ع) را برای کام‌جویی دعوت کرده باشد، بلکه سایر زنان نیز حضرت را برای کام‌جویی دعوت کرده است. این درخواست حضرت از خدوند، بیانگر آن است که مربی‌گری با بی‌تقوای سازگاری ندارد، مربی اگر می‌خواهد اثرگذاری داشته باشد باید اعمالش طبق رضای الهی باشد تا بتواند قلوب متریبان را به سمت خویش جذب نماید و آنان را براساس اهداف مطلوب تربیت نماید. (صفری، ۱۳۹۲، ص ۱۳۰)

پس یکی از دلایلی که توانست افراد مرتبط با حضرت یوسف (ع) را به تعظیم و تکریم ایشان وادار سازد و حضرت بر دل آنان نفوذ کند و باعث هدایت و تربیت آنها گردد، تقوا و پرهیزگاری او بود، وقتی این پاک‌دامنی ایشان را دیدند، تحت تأثیر قرار گرفتند و به پاکی و بی‌گناهی او شهادت دادند: «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف/۵۱) زنان گفتند: منزّه است خدا، ما گناهی بر او نمی‌دانیم، همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد من [بودم که] از او کام خواستم، و بی‌شک او از راستگویان است. بنا بر این عاقبت از آن تقوامداری و خویشن‌داری از نافرمانی الهی است و این تقوامداری بود که حضرت یوسف (ع) را از آن همه سختی‌ها و گرفتاری‌ها نجات داد و به اوج عزت رساند، با اندک تأمل در سرگذشت آن حضرت به این نتیجه می‌رسیم که پاک‌دامنی و طهارت نفس و با خدا بودن، او را از ته چاه به بالاترین مقام رساند و این همه در سایه تهذیب نفس و خودنگهداری بود.

با توجه به مطالب فوق به این نتیجه می‌رسیم که یکی از ویژگی‌های که باعث نفوذ و اثرگذاری مربی می‌شود تقوا و پاک‌دامنی است که آن‌حضرت با داشتن این ویژگی تمامی افراد مرتبط با خود را شیفته خویش کرد و تأثیر تربیتی خود را نسبت به آنها گذاشت.

وقتی برادران یوسف(ع) او را شناختند از روی تعجب پرسیدند: آیا تو یوسفی؟ آن حضرت فرمود: بله، من یوسفم و این برادر من است. «قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي» (یوسف/۹۰) در اینجا حضرت یوسف(ع) که مقام صدارت یک کشور بزرگ را عهده‌دار است، این مقام و قدرت باعث نشده که ذره‌ی از صفای باطن ایشان کاسته شود بلکه همواره در صدد تقویت روح ایمان و معنویت می‌باشد؛ در اینجا فرصت را غنیمت می‌شمارد و برای هدایت و تربیت برادران به نکته مهم تربیتی و این سنت همیشگی الهی اشاره می‌کند. قرآن کریم از قول ایشان می‌فرماید: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۹۰) بی‌گمان، هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند. یعنی دو چیز از ارکان اصلی سعادت و عزت انسان است، یکی تقوای الهی و دوم اینکه در برابر مشکلات و سختی‌ها ثابت قدم باشد و هرکس این دو کار را انجام دهد بدون تردید دست عنایت و کمک الهی به سوی او دراز خواهد شد. (سلطانی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۳)

۶. اصالت خانوادگی

اصالت خانوادگی برای مربی و کسی که عهده‌دار امر تربیت است از اهمیت زیادی برخوردار است. بخاطر اینکه خانواده و تربیت خانوادگی، یکی از مهم‌ترین عوامل شکل دهنده‌ی شخصیت افراد است. در سیره ائمه معصومین(ع) سفارش زیادی به اهمیت آن شده است، از جمله امام علی(ع) به مالک اشتر می‌فرماید: «از خاندان‌های پاکیزه و با تقوی، که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرامی‌تر، و آبروی‌شان محفوظ‌تر، و طمع ورزی‌شان کمتر، و آینده نگری آنان بیشتر است». (نهج البلاغه، ترجمه دشتی، نامه ۵۳، ص ۵۷۹) بنابراین؛ شخصی که امر تربیت را عهده دار می‌شود و انتظار دارد که مردم و جامعه سخنانش را گوش داده و عمل کنند باید اصل و نسب مشخص و از خانواده اصیل و محترم باشد.

با توجه به اینکه اصالت خانوادگی نقش بسزای در پذیرش اشخاص از سوی جامعه و متربیان دارد، حضرت یوسف(ع) هنگامی که زمینه‌ی معرفی خود را فراهم دید بعد از سالیانی متمادی زندگی، در میان مردم مصر، برای اولین بار اصل و نسب خود را در زندان معرفی نمود و فرمود: «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ» (یوسف/۳۸) «وآیین پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام» تا اصالت خانوادگی و قداست

دعوتش برای همگان معلوم شود چون اصالت خانوادگی هم در ساختار شخصیت افراد و هم در پذیرش آن از سوی مردم تأثیر فراوان دارد. (قرائتی، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۷۹) اصالت خانوادگی، از فضیلت‌های مورد توجه قرآن است؛ از این رو، یوسف(ع) پدران خود را معرفی می‌کند و این روشی است که پیامبر اسلام(ص) امام حسین(ع) و امام سجاد(ع) نیز برای معرفی خود به کار برده‌اند؛ البته اصالت خانوادگی در اسلام اصل نیست بلکه در کنار فضیلت‌هایی چون علم، تقوا، جهاد و... مطرح است. (رضایی اصفهانی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۸۹)

شاید یکی از دلایلی که حضرت یوسف(ع) معرفی کامل از خود ارائه داد به خاطر آن بوده که اعتماد و اطمینان مردم را بیشتر جلب کند تا بتواند الگوی تربیتی که براساس باورها و اعتقادات باطل بنا نهاده شده بود را از میان برداشته و الگوی تربیتی را که اساس و بنیه آن توحید و یکتاپرستی است را جایگزین کند؛ لذا برای چنین تغییر و تحولی عظیمی لازم و ضروری بود که هم خودش و هم باورها و اعتقاداتش را کاملاً معرفی نماید. زیرا هر قدر شناخت و آگاهی متربیان از اصالت خانوادگی و اهلیت شخص مربی بیشتر باشد میزان تأثیرپذیری شان از او بیشتر خواهد بود.

۷. امانت داری

یکی از ویژگی‌های که برای مربی لازم و ضروری می‌نماید امین بودن و امانت داری است. قرآن کریم در آیات متعدد به مسئله امین بودن توجه نشان داده است و تأکید نموده که کار را به دست کسی بدهید که امین و مورد اعتماد باشد. در داستان حضرت سلیمان(ع) در جریان انتقال تخت بلقیس می‌فرماید: «... وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ» (نمل/۳۹) عفریتی از جن (که دارای قدرت و زیرکی خاصی بود به سلیمان) گفت: من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آن که از جای خود برخیزی و من قطعاً بر این کار هم قدرت دارم و هم امین و مورد اعتمادم. در جای دیگر در داستان حضرت موسی و دختران حضرت شعیب می‌فرماید: «...إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» (قصص/۲۶) یکی از آن دو (دختر، خطاب به پدر) گفت: ای پدر؛ او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی، شخص توانا و امین است. بر پایه بیان قرآن کریم دو شرط توانایی و امانت داری یا تخصص و تعهد لازمی هر مسئولیتی است. مسئولیت تربیتی، یکی از مهمترین مسئولیت‌های است که به مربی سپرده می‌شود تا با نهایت تلاش و امانت داری انجام وظیفه نماید.

مربی‌ان در راستای امر خطیر تربیت نیازمند یک سری از صفات و ویژگی‌های برجسته‌ای هستند که بدون داشتن آن خصوصیات، تربیت امکان‌پذیر نمی‌باشد، یکی از صفات بسیار مهم و حساس در مربی امانتداری است. متربیان

امانتی در دست اولیاء و مربیان هستند، آنان باید رعایت این امانت را بکنند، معمولاً اولیاء یک یا چند فرزند را به طور امانت در اختیار دارند، ولی مربی ممکن است در طی سال‌ها بیش از هزار مربی به طور امانت زیر دست او قرار بگیرد و سپس وارد جامعه شود، مسئله مهم این است که این امانت، امانت معمولی نیست، امانت پرقیمتی است که آن عبارت از عمر و استعداد مربی است که مربی باید قدردان و امانتدار خوبی برای آنان باشد. مربی باید از این امانت‌های که در اختیار او قرار گرفته است به خوبی مراقبت کند و بهترین تعلیم و تربیت را نسبت به آنها ارائه نماید و مواظب گفتار و رفتار آنان باشد تا به طور صحیح آنها را تربیت نماید. مسأله امانتداری مربی، نسبت به مربیان خود یک امر مسلم دینی است که مربی نسبت به وقت و استعداد و توانمندی‌های آنان مسئول است. یک مربی متعهد و امانتدار همیشه از امانت‌های خود به خوبی مراقبت می‌کند و مربیان نیز از او درس امانتداری یاد می‌گیرند.

حضرت یوسف(ع) به عنوان یکی از مربیان الهی در طول زندگی امانتداری خود را ثابت نمود، یکی از موارد که حکایت از امین بودن حضرت یوسف(ع) دارد شهادت زنان مصر به پاکی او و اعتراف همسر عزیز مصر به گناه خودش می‌باشد، که قرآن از زبان زنان مصر می‌فرماید: «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف/۵۱) زنان گفتند: «منزه است خدا، ما گناهی بر او نمی‌دانیم»، همسر عزیز گفت: «اکنون حقیقت آشکار شد من [بودم که] از او کام خواستم، و بی‌شک او از راستگویان است.» لذا در ادامه حضرت یوسف(ع) فرمود: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ» (یوسف/۵۲) [یوسف گفت: «این [درخواست اعاده حیثیت] برای آن بود که [عزیز] بداند من در نهان به او خیانت نکردم، و خدا نیرنگ خائنان را به جایی نمی‌رساند. آنحضرت تا زمانی که در خانه عزیز مصر بود با کمال امانت داری نسبت به صاحب خانه رفتار می‌کرد و با وجود تمام زمینه‌های خیانت کاری، پا را از دایره پاکی و امانت‌داری فراتر نگذاشت و هیچ چیزی نتوانست او را به خیانت آلوده نماید.

آنگاه که در موقعیت اجتماعی و اقتصادی قرار گرفت و خزانه‌دار کشور مصر گردید، نه تنها خیانت در اموال عمومی از او دیده نشد بلکه جلوه هر خیانتی را نیز گرفت. قرآن کریم از زبان ایشان می‌فرماید: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (یوسف/۵۵) [یوسف گفت: «مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار، که من نگهبانی دانا هستم».

حضرت یوسف(ع) با ویژگی امین بودن و امانتداری توانست توجه و اعتماد اطرافیان و حتی فرمانروای مصر را جلب کند، تا آنجا که او را یکی از نزدیکان و افراد مورد اعتماد خود قرار داد و اداره کشور بزرگ مصر را عملاً به آن حضرت سپرد. (صفری، ۱۳۹۲، ص) حضرت یوسف(ع) از زبان فرمانروای مصر با این وصف معرفی می‌شود: «قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ» (یوسف/۵۴) گفت: «تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی. در اینجا باید به این نکته توجه نمود که بیان کردن امانت داری و امین بودن حضرت یوسف(ع) توسط فرمانروای مصر بعد از اثبات پاکی و بی‌کناهی حضرت در نزد ایشان بود.

۸. علم و آگاهی

یکی از ویژگی‌های دیگری که برای یک مربی و آموزگار لازم و ضروری می‌نماید علم و آگاهی است. کسی که می‌خواهد تربیت دیگران را به عهده بگیرد، بایستی خودش توانایی علمی این کار را داشته باشد. از این روست که حضرت یوسف(ع) وقتی برایش سمتی پیشنهاد می‌شود و خود را معرفی می‌کند می‌فرماید: «إِنِّي حَفِيزٌ عَلِيمٌ» (یوسف/۵۵) من حافظ اموال عمومی و عالم و آگاهم. و این تعبیر حضرت دلیل بر اهمیت دانش و تخصص در کنار امانت است و نشان می‌دهد که پاکی و امانتداری به تنهایی برای امر مهم تربیت کافی نیست بلکه علاوه بر آن، علم و آگاهی و تخصص نیز لازم است. این واژه‌ی (عَلِيمٌ) قرآن کریم از زبان حضرت یوسف(ع) نشان دهنده‌ی اهمیت علم و آگاهی است، چون آگاهی باعث می‌شود که متریبان از مربی تأثیر پذیری داشته و از او پیروی کنند، و از این طریق شخص مربی می‌تواند اهداف تربیتی خود را دنبال کند و متریبان هم با اطمینان از او بپذیرند، زیرا وقتی مربی باور کند که مربی شخص عالم، فهمیده و آگاهی است، پذیرش او سهل و آسان می‌شود.

آیات قرآن کریم بیانگر علم و آگاهی آنحضرت است: «وَيَعْلَمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ» (یوسف/۶) «و از تعبیر خوابها به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند». و در جای دیگر می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف/۲۱) «و بدین گونه ما یوسف را در آن سرزمین مکانت بخشیدیم تا به او تأویل خوابها را بیاموزیم، و خدا بر کار خویش چیره است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند». و می‌فرماید: «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۲۲) «و چون به حد رشد رسید، او را حکمت و دانش عطا کردیم، و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم». (ناطقی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۳)

آنچه که در مورد حضرت یوسف(ع) قابل تأمل است این است که ایشان از قدرت علم و آگاهی برخوردار بود، و دیگران را نیز از این توانایی خود آگاه نمود، تا بتواند از این توانایی در راستای رشد و تربیت خود بهره برداری نمایند. بنابراین یکی از ویژگی‌های حضرت یوسف(ع) به عنوان یک مربی الهی، عالم بودن است که لازمه رسالت و مربی بودن است.

۹. صبر

کلمه «صبر» در اصل به معنای «امساک و خود داری در تنگ‌ناهاست» و در اصطلاح به معنای «حبس نفس و نگهداری نفس است در برابر عمل به مقدراتی که عقل و شرع معتبر می‌شمارد، و ترک چیزهایی که عقل و شرع اقتضا می‌کند که نفس را باید از ارتکاب آن حبس کرد». (راغب اصفهانی، ۱۴۲۳ق، ص ۴۷۴)

یکی دیگر از ویژگی‌های بسیار مهم برای مربی صبر است، و این ویژگی در امر تربیت اساسی و کارساز است و مهمترین جزء از اجزاء ایمان به حساب می‌آید. حضرت علی(ع) در جایگاه صبر نسبت به ایمان می‌فرماید: «وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ وَ لَا [خَيْرَ] فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ» (نهج البلاغه/ترجمه دشتی، حکمت ۸۲) «و بر شما باد به شکیبایی، که شکیبایی، ایمان را چون سر است بر بدن و ایمان بدون شکیبایی چونان بدن بی‌سر، ارزشی ندارد». تربیت یک وظیفه سنگین الهی است که در این راه مربی با مشکلات مادی و معنوی زیادی مواجه می‌شود. به راحتی نمی‌تواند مشکلات را حل کند، بلکه به زمان و صبر و بردباری احتیاج دارد.

صبر و پایداری همان استقامت و تحمل رنج برای دستیابی به اهداف متعالی و آرمان‌های بلند انسانی است. در قرآن کریم بیش از صد مرتبه از صبر سخن به میان آمده است و آثار مخصوصی برای آن بیان شده است. (سبحانی، ۱۳۷۳، ص ۱۹۴) وقتی خداوند می‌فرماید صابران را دوست دارد مشخص می‌شود که صبر از جایگاه و اهمیت خاصی برخوردار است. براین اساس مربی باید در امر تربیت از صبر و حوصله‌مندی بالایی برخوردار باشد تا تعلیم و تربیت را در دیگران ایجاد کند و در مربی این انگیزه ایجاد شود که در مقابل انجام تکالیف الهی پایدار باشد و در برابر امیال و هواهای نفسانی مقاومت کند و روحیه صبرداشته باشد.

یکی از ویژگی‌های بسیار برجسته حضرت یوسف(ع) صبر در برابر انواع از ناملایمات در مسیر زندگی است. که در زندگی او صبر تبلور خاصی پیدا کرد، ایشان در زندگی پراز فراز و نشیب خودش با حوادث و اتفاقات گوناگونی روبرو شد که بدون صبر عبور از آنها بسیار دشوار می‌نمود. در ماجرای آزار و اذیت برادران و قرار

دادن او در چاه، در اتفاق به بردگی گرفتن و فروختن او، در ماجرای رفتار و درخواست همسر عزیز مصر و سایر زنان اشراف، در بی گناه افتادن او به زندان، در رسیدن او به حاکمیت و اداره کشور بزرگ مصر، در مواجهه او با برادران خطاکار و... در همه این موارد اگر صبر و شکیبایی او نبود، عبور از این مراحل بسی دشوار بود. حضرت یوسف (ع) با صبر و شکیبایی دوری پدر و فراق خانواده را در سن نوجوانی تحمل می کند و در برابر هیچ یک از مشکلات و گرفتاری های پیش آمده روحیه اش را از دست نمی دهد و می داند که عاقبت کار صابران رضایت الهی است و خدای متعال اجر صابران را ضایع نمی کند که خود می فرماید: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۹۰) «بی گمان، هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند». بر این اساس است که در پرتو صبر و شکیبایی انسان ها قدرت و توانایی پیدا می کنند تا اعمال خوب انجام دهند و از لغزش و سقوط باز داشته شود. صبر تنها در برابر دشواری ها و مشکلات نیست بلکه در برابر انجام دستورات الهی و دوری از محرمات نیز هست. (رشید پور، ۱۳۷۰، ص ۳۷) یکی از درس آموزترین لحظات زندگی حضرت یوسف (ع) برای همیشه تاریخ صبر در برابر کناهی است که همه زمینه های آن فراهم شده بود و در ظاهر راه فرار و گریزی از آن نبود، این زمینه هم نه از طرف یک فرد عادی بلکه از طرف یکی از بانوان اول کشور مصر که در ظاهر مالک و ارباب او بود و دستوراتش در غیر معصیت الهی از جانب حضرت یوسف (ع) مورد اطاعت قرار می گرفت فراهم شده بود. اما پاکی و خدا ترسی و صبر حضرت این زمینه معصیت را به فرصت عبور از گناه و نشان دادن عظمت الهی و حقیقت خدا ترسی تبدیل می کند و او از این زندان گناه زمینه آزادی و بالندگی و پیروزی خودش را با توکل به خداوند فراهم می نماید و با توجه کامل به ذات اقدس الهی بیان می دارد که زندان چند روزه دنیایی برای من مطلوب تر و محبوب تر از آن است که در زندان متعفن گناه و معصیت روحم را محبوس نمایم: «قَالَ رَبُّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (یوسف/۳۳) «[یوسف] گفت: «پروردگارا، زندان برای من دوست داشتنی تر است از آنچه مرا به آن می خوانند». از این رو می توان صبر و استقامت را یکی از صفات و ویژگی های برجسته ی حضرت یوسف (ع) به شمار آورد.

جلوه دیگر از صبر یوسف (ع) هنگامی بود که دستور فرمانروا دایر بر آزادی ایشان از زندان صادر گردید، حضرت یوسف (ع) در برابر این فرمان رهائی از زندان ذوق زده نمی شود و خود را نمی بازد. با آنکه چندین سال است که در زندان به سر برده است بیش از آن که در اندیشه بیرون آمدن از زندان باشد، خواهان رسیدگی به اتهامات ناروایی است که به او زده اند، تا بی گناهی و پاکدامنیش بر همگان آشکار شود و راه آن هوس رانان به سوی او بسته شود نتیجه این صبر هشیارانه و این اقدام آگاهانه آن بود که فرمانروای مصر پس از انجام تحقیقات و به

اثبات رسیدن بی گناهی او این بار مشتاقانه گفت: «وَقَالَ الْمَلِكُ اُتُونِي بِهِ اَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِينٌ» (یوسف/۵۴) و پادشاه گفت: او را نزد من آورید، تا وی را خاص خود کنم. پس چون با او سخن راند، گفت: تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی. وقتی حضرت یوسف (ع) به نزد فرمانروای مصر رفت، آن تجلیل و تکریم را از او معمول داشت و از همین روزنه بود که مردم مصر پس از سالیان طولانی، از ظلمات حکومت طاغوت بیرون آمدند و چشمان شان به نور عدالت و ایمان روشن گردید. این همه عزت در دنیا و مقام‌های آخرت را حضرت یوسف (ع) در پاسخ به برادران وقتی ایشان را شناخت نتیجه صبر و تقوا میداند و می‌فرماید: «قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۹۰) «به راستی خدا بر ما مَنّت نهاده است. بی‌گمان، هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.»

۱۰. صداقت

یکی دیگر از ویژگی‌های که برای یک مربی لازم است، صداقت و راستی در گفتار و رفتار است. واژه صدق در قرآن دو نوع کاربرد دارد؛ صدق گفتاری و صدق رفتاری: صداقت گفتاری به معنای مطابقت کلام با واقع است هنگامی که می‌گوییم کلامی راست است یعنی مطابق با واقع است. صدق رفتاری به معنای مطابقت اعمال و رفتار انسان با گفتار یا اعتقاد او می‌باشد، یعنی رفتار انسان تصدیق کننده گفتار و مصدق اعتقاد او باشد هرچند که سخنی هم نگوید. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۳۳۶)

صداقت، انسان را محبوب دل‌ها و مورد اعتماد می‌گرداند. بر عکس تصنع، تظاهر، ریا، نفاق و دروغ، فرد را بی اعتبار می‌سازد و پیوندهای اجتماعی را از بین می‌برد و بی اعتمادی پدید می‌آورد.

اگر انسان اعمال خود را برای جلب توجه دیگران بجا بیاورد این نوعی عدم صداقت در رفتار است. یعنی هدف او انجام کار نیک نیست ولی عمل خود را اینگونه جلوه می‌دهد.

صداقت در رفتار؛ انسان در برخورد و ارتباط با دیگران صادق باشد، یعنی در حضور آنان رفتار متفاوت با آنچه در غیاب آنها انجام می‌دهند، نداشته باشند. یعنی در حضور آنها خوبی بگوید و خود را دلسوز جلوه دهد ولی در غیاب شان، از آنها بدگویی نماید.

باید دانست که قوام هر جمعی به اعتماد آنها به یکدیگر است، آنچه این بنیان را استوار و مستحکم می‌سازد، صداقت است و اگر صداقت نباشد زندگی‌ها دشوار، ناامن، تلخ و دشوار خواهد شد.

«صدیق» مبالغه در صدق است یعنی به کسی اطلاق می‌شود که در گفتار و رفتارش همیشه صداقت داشته باشد. از این رو یکی از اوصاف انبیاء الهی صدیق است، چون آنها همیشه در گفتار و رفتار صداقت دارند.

با توجه به اینکه بهترین سرمایه‌ی یک مربی اعتماد متقابل او با متربیان است و این اعتماد در صورتی به وجود می‌آید که مربی در گفتار و رفتار صداقت داشته باشد. گاه یک سخن یا رفتاری خالی از صداقت کافی است که میان مربی و متربیان بی‌اعتمادی به وجود آید و تلاش‌های تربیتی او را بی‌اثر کند. به همین دلیل مربی باید حتی از کارهایی که او را متهم به بی‌صداقتی می‌کند هرچند که واقعیتی نداشته باشد باید پرهیز کند تا بتواند سرمایه‌ی اعتماد را حفظ کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۰)

یکی از صفات و ویژگی‌های حضرت یوسف (ع) که باعث تأثیرگذاری و جذب ایشان شد صداقت بود، آنحضرت با صداقت و راستی و راستگویی توانست در دل افراد نفوذ کرده و تربیت و هدایت آنان را بر عهده بگیرد.

لذا یکی از کسانی که با ایشان مدتی در زندان بود، بعد از رهایی از زندان، وقتی فرمانروای مصر خواب دید و بزرگان و کاهنان از تعبیر آن عاجز ماندند، به یاد حضرت یوسف (ع) افتاد به خاطر صداقت ایشان در تعبیر خواب و رفتار و گفتار که از او در زندان دیده بود. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۲۵۷) به فرمانروا قول حتمی داد که من شما را از تعبیر خواب‌تان آگاه خواهم نمود و گفت: «أَنَا أَتُبَيِّنُ لَكُمْ بِتَأْوِيلِهِ» (یوسف/۴۵) «مرا به [زندان] بفرستید تا شما را از تعبیر آن خبر دهم» ولی نه این که خودم از تعبیر خواب آگاه باشم بلکه شخصی را می‌شناسم که او آگاهی کامل به دانش تعبیر خواب دارد و آن شخص الآن در زندان است و اگر می‌خواهید از تعبیر آن آگاه شوید مرا نزد او بفرستید و خدای تعالی این معنا را تصدیق کرده و لذا عین گفته او را نقل نموده است. وقتی فرستاده فرمانروا نزد حضرت یوسف (ع) می‌آید می‌گوید: «يُوسُفُ أَيُّهَا الصَّادِقُ أَفْتِنَا» (یوسف/۴۶) یوسف ای راستگو درباره خواب فرمانروا نظر بده و سپس رؤیا را نقل کرد. فرستاده فرمانروا به این دلیل حضرت یوسف (ع) را با این عنوان خطاب کرد که صداقت و راستگویی او را در تعبیر خواب خود و رفیقش دیده بود. (زمخشری، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۶۱۲)

این بیان یکی از کسانی که مدتی در زندان با او آشنایی پیدا کرده، در باره حضرت یوسف (ع) دال بر صداقت و راستگویی او است که سبب جلب و جذب وی شده است و آنچنان به صداقت و علم ایشان اطمینان کرده که به فرمانروا می‌گوید حتماً شما را از تعبیر خواب‌تان با خبر می‌سازم، دلیل اینکه این چنین با اطمینان خاطر قول می‌دهد نشان‌گر اعتمادی است که به حضرت یوسف (ع) دارد. (صفری، ۱۳۹۲، ص ۱۴۰) از آن رو که حضرت یوسف (ع) در برخورد و رفتارش با دیگران به دور از دروغ و نفاق و ریا بود، لذا این همبندش که مدتی را در

زندان با ایشان سپری کرده است و از آن حضرت تا حدودی شناخت دارد و شاهد گفتار و رفتار او در زندان بوده است، او را اینگونه مورد خطاب قرار می‌دهد و مورد تأیید کلام وحی الهی نیز قرار می‌گیرد.

همچنین همسر عزیز مصر بعد از اعتراف به گناه خود به صداقت و راست‌گویی حضرت یوسف (ع) گواهی می‌دهد: «قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف/۵۱) «همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد. من [بودم که] از او کام خواستم، و بی‌شک او از راستگویان است. زلیخا او را در زمره راستگویان خطاب کرده است.

۱۱. رازداری و حفظ اسرار

یکی از ویژگی‌های دیگری که برای مربی لازم و ضروری می‌نماید، رازداری و حفظ اسرار است. مربی در جریان ویژگی‌ها، سوابق، عادات، رفتارها و کاستی‌های شخصیتی متربی خویش قرار می‌گیرد. متربی نیز مربی را محرم اسرار خود می‌داند و بسیاری از امور مخفی زندگی خود را بر او فاش می‌سازد. مهارت مربی نیز در کشف این مسائل او را یاری می‌کند. از این رو لازم است مربی در حفظ اسرار متربی نهایت سعی خود را به کار بندد. (نوابی- نژاد، ۱۳۷۸، ۳۲) این ویژگی هم به لحاظ اخلاقی مهم است و هم از لحاظ اجتماعی و سیاسی، زیرا افشای اسرار و اطلاعات گاهی خطری جبران ناپذیری برای فرد و جامعه ببار می‌آورد.

حضرت یوسف (ع) به عنوان یک مربی الهی حافظ اسرار افراد مرتبط با خودش بود. قرآن کریم رازداری حضرت یوسف (ع) را چنین حکایت می‌کند: «قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» (یوسف/۷۷) «گفتند: اگر او دزدی کرده، پیش از این [نیز] برادرش دزدی کرده است.» یوسف این [سخن] را در دل خود پنهان داشت و آن را برایشان آشکار نکرد. حضرت یوسف (ع) می‌توانست راز آنها را فاش کند و آبروی آنها را بریزد، ولی با کمال بزرگواری از کنار اتهام برادران عبور کرد و به روی آنها نیاورد که چه کارهای انجام داده‌اند. همچنین آنحضرت سفارش پدر را برای حفظ اسرار و رازنگهداری همیشه در نظر داشت که فرمود: «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (یوسف/۵) «[يعقوب] گفت: ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند، زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است.» برای حفظ اسرار و رازنگهداری است که حضرت یوسف (ع) تا مدت‌های متمادی و سالیان طولانی هویت خویش را مخفی نگهداشت و برای هیچ کسی هویت خود را افشا نکرد.

تا اینکه در زمان خودش برای افراد مورد اعتماد خود این راز را افشا می‌کند و هویتش را معرفی می‌کند و می‌فرماید: «وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» (یوسف/۳۸) «وآیین پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام» از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که یکی از ویژگی‌های شخصیتی حضرت یوسف(ع) به عنوان مربی، رازنگهداری و حفظ اسرار است.

۱۲. عفو و گذشت

یکی از صفات اخلاقی دیگر که برای یک مربی لازم و ضروری است، عفو و گذشت است. گذشت از تقصیرات متریبان و نادیده گرفتن خطاهای آنان در روند تربیت تأثیر به سزای دارد. واژه «عفو» و مشتقات آن مانند «عَفَا» (بقره/۱۸۷)، «عَفُوًّا» (نساء/۴۳)، «الْعَافِينَ» (آل عمران/۱۳۴)، «عَفَوْنَا» (نساء/۱۵۳)، و... سی و شش بار در قرآن به کار رفته‌اند. این واژه در لغت دارای دو اصل و ریشه معنایی است که یکی به معنای ترک و دیگری به معنای طلب (ابن فارس، ۱۳۸۷) است. پس عفو، به معنای رها کردن و عذاب نکردن کسی است که مستحق عقاب و عذاب است. (فراهیدی، ۱۴۱۴ق) در زندگی اجتماعی کمتر کسی دیده می‌شود که حقی از او ضایع نشده باشد و دیگران حرمت او را نشکسته باشند، ادامه حیات اجتماعی مبتنی بر عفو و گذشت است، زیرا اگر همه مردم در استیفای حقوق خویش سخت گیر باشند و از کوچک‌ترین لغزشی چشم پوشی نکنند زندگی بسیار تلخ خواهد شد و روح صفا و صمیمیت به کلی از میان جامعه رخت خواهد بست.

این ویژگی و صفت اخلاقی نیز در وجود حضرت یوسف(ع) به حدکمال خود رسیده بود، ایشان پس از اینک برادران او را شناخت و در چهره‌شان آثار شرمندگی را دید فرمود: «قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (یوسف/۹۲) [یوسف] گفت: «امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می‌آمرزد و او مهربانترین مهربانان است». «لا» برای نفی جنس است یعنی امروز هیچ سرزنش و توبیخی بر شما نیست، خداوند شما را می‌بخشد. «تثريب» از «ثرب» گرفته شده است و به معنای سرزنش و توبیخ و ملامت می‌باشد. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۴) عفو و گذشت حضرت یوسف(ع) به حدی است که حتی حاضر نشد برادران برای لحظه‌ای احساس شرمندگی کنند یا احتمالاً این معنا به ذهنشان خطور کند که ممکن است حضرت یوسف(ع) از آنها انتقام بگیرد، لذا بلافاصله به آنها امنیت و آرامش خاطر داد، و فرمود: امروز هیچ گونه سرزنش و توبیخی بر شما نیست. حضرت نه تنها کینه‌ای از برادران به دل نگرفت بلکه تمام تلاش خود را انجام داد تا احساس شرمندگی را از درون جان آنها بیرون نماید.

در جای جای زندگی حضرت یوسف(ع) این ویژگی را مشاهده می‌کنیم بخشیدن ایشان برادران را بعد از آن همه ظلم که در حق او روا داشتند و بخشیدن زن عزیز مصر و زنان دسیسه‌گر و آنانی که سبب آفتادنش به زندان شدند بعد از به قدرت رسیدن و رهایی از زندان. حتی یوسف(ع) با پدر وقتی سرگذشت خودش را بازگو می‌کند بیرون آمدن از زندان را مطرح می‌کند، ولی نامی از بیرون آمدن از چاه نمی‌برد تا برادران جلو پدر سرشکسته نشود و رفتار آنها را به وسوسه شیطان نسبت می‌دهد.

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف/۱۰۰) «و پدر و مادرش را به تخت برنشاند، و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند، و [یوسف] گفت: «ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من، به یقین، پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد آن گاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان [کنعان به مصر] باز آورد- پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد- بی‌گمان، پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است، زیرا که او دانای حکیم است.» تنها سخنی که یوسف(ع) در مورد برادران گفت، این بود که فرمود: «مَنْ بَعْدَ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي» پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد. و حتی نفرمود که شیطان آنان را فریب داد و وسوسه و اغوا کرد، بلکه فرمود شیطان به هدف ایجاد فتنه و فساد در میان ما راه یافت. این تعبیر، بیانگر کرامت اخلاقی و اوج گذشت آن حضرت است که نخواست آنان را نزد پدر شرمنده نماید. (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ج ۴۱، ص ۴۰۲)

۱۳. حسن شهرت

داستان صداقت، عفت و پاک‌دامنی، شایستگی علمی و اخلاقی حضرت یوسف(ع) شهره‌ی شهر بود. این حسن شهرت نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در کار تربیتی او داشت. قرآن کریم از عفت و پاک‌دامنی وی گزارش می‌دهد که زندان را محبوب‌تر از آلودگی اخلاقی می‌دانست. «قَالَ رَبُّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (یوسف/۳۳) گفت: «پروردگارا، زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به سوی آن می‌خوانند» و در نهایت زلیخا در حضور زنان مصر به عصمت و پاک‌دامنی او اعتراف کرد؛ قرآن کریم از زبان زلیخا چنین گزارش می‌دهد: «قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» (یوسف/۳۲) [زلیخا] گفت: «این همان است که در باره او سرزنش می‌کردید. آری، من از او کام خواستم ولی او خود را نگاه داشت.»

و هم چنین زنان مصر و زلیخا در حضور فرمانروای مصر به بی‌گناهی یوسف(ع) اعتراف کرده و به نجات وی اذعان کردند: «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف/۵۱) زنان گفتند: منزّه است خدا، ما گناهی بر او نمی‌دانیم، همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد من [بودم که] از او کام خواستم، و بی‌شک او از راستگویان است.

۱۴. مورد اعتماد بودن

یکی از ویژگی‌های ضروری برای مربی این است که مورد اعتماد متریان باشد؛ زیرا اگر مورد اعتماد قرار گرفت به راحتی سخنش را می‌پذیرند و مطابق دستورات و خواسته‌های او عمل می‌کنند. حضرت یوسف(ع) اعتماد متریان خودش را از طریق نیکوکاری و احسان و حسن خلق و صداقت و تمام صفات نیکویی که داشت به دست آورده بود؛ از این رو هم‌بندانش گفتند: «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۳۶) «که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم» البته نه تنها هم‌بندانش بلکه برادرانش نیز قبل اینک او را بشناسد لقب محسن به او دادند و این تعبیر را در موردش بکار برده‌اند. لذا می‌توان گفت که از ویژگی‌های منحصر به فرد حضرت یوسف(ع) جلب اعتماد متریان آن‌هم در اندک‌ترین زمان می‌باشد. معمولاً در زندان افرادی کمی بهم اعتماد می‌کنند ولی هم‌بندان آن حضرت به او اعتماد کردند و خواب‌های خود را که جزء اسرارشان بودند برایش نقل کرده و لقب نیکوکاری را به ایشان دادند و درخواست تعبیر از او کردند. همچنین برادران وقتی ایشان را در منصب فرمانروایی دیدند قبل از اینکه به ذهن‌شان خطور کند که برادرشان است، اخلاق نیکو و حسن خلق وصف ناپذیرش سبب شد که طی دو جلسه برخورد و گفتگو، چنان شیفته و مجذوبش شوند که از همان تعبیری که هم‌بندانش استفاده کرده بود استفاده کنند و بگویند: «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۷۸) «که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم». البته حضرت علامه طباطبایی می‌فرماید: الفاظ آیه طوری است که ترقیق و استرحام و التماس را می‌رساند، و طوری ادا شده که حس فتوت و احسان عزیز(حضرت یوسف(ع)) را برانگیزد. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۳۱۱) ولی این منافات ندارد که این ویژگی در او وجود داشته است، چون اگر این صفت را دارا نبود هیچ‌گاه برادران به این صفت او را نمی‌خواندند. بنابراین یکی از ویژگی‌های حضرت یوسف(ع) این بود که مورد اعتماد افراد مرتبط با خودش بود. (صفری، ۱۳۹۲، ص ۷۹)

۱۵. میرا بودن از اتهام

از رهگذر سیره تربیتی حضرت یوسف(ع) در برابر تهمت و بدبینی ایجاد شده در اثر جوسازی همسر عزیزمصر، خود را موظف به دفاع از شخصیت و کرامت خود و اثبات صداقت و پاکدامنی خویش می‌دانست، تا راه را برای

وظیفه تربیتی خود هموار و موانع نفوذ در دل‌ها را بر طرف سازد، چرا که وجود نقاط ضعف و در مظان اتهام بودن، چه درست و چه نادرست، در مورد مربی باعث تیرگی فضای تربیتی و عدم وصول پیام دعوت به اعماق جان متربیان می‌شود؛ از این رو علی‌رغم آن که عزیز مصر پس از بررسی ماجرا یوسف(ع) را به چشم پوشی و فراموشی آن سفارش و زلیخا را خاطی معرفی می‌نماید و زلیخا نیز در حضور زنان درباری به پاکی و بی‌گناهی یوسف(ع) اعتراف می‌کند. ایشان به این میزان از برائت و ثبوت بی‌گناهی اکتفا نمی‌کند، چرا که شاید موضوع هنوز در سطح جامعه و عموم مطرح نشده و یا از فرمانروا مخفی مانده است؛ از این رو زمانی که پس از چندین سال تحمل شرایط سخت زندان مأمور آزادی به نزد او می‌رود، برخلاف عادت معمول زندانیان که مشتاق برای رهایی است، برای آزادی خود شرطی معین می‌کند که حاصل آن اثبات و اعلان برائت کامل اوست: «قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْئَلُهُ مَا بِالْأُنثَىٰ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ» (یوسف/۵۰) [یوسف] گفت: «نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حال آن زنانی که دست‌های خود را بریدند چگونه است؟ زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است. فرمانروا بار دیگر موضوع را با آن زنان در میان می‌نهد و آنها برائت بی‌تردید یوسف(ع) را اذعان می‌کنند. قرآن کریم به نقل از آنها می‌فرماید: «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ إِنَّا حَصَّحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف/۵۱) زنان گفتند: «منزه است خدا، ما گناهی بر او نمی‌دانیم،» همسر عزیز گفت: «اکنون حقیقت آشکار شد. من [بودم که] از او کام خواستم، و بی‌شک او از راستگویان است. همسر عزیز مصر هم دوباره بر معصومیت حضرت صحه می‌گذارد. نتیجه آن می‌شود که فرمانروا بعد از اطلاع و آگاهی از بی‌گناهی کامل حضرت یوسف(ع) او را از خواص خود قرار می‌دهد و به سمت خزانه‌داری مملکت پهناور مصر می‌گمارد. (عباسی‌مقدم، ۱۳۹۳، ص ۷) علامه طباطبایی در باره تلاش یوسف(ع) برای اثبات بی‌گناهی خود می‌فرماید: یوسف(ع) برای این که شایعات و تبلیغات علیه خود را در میان مردم و درباریان خنثی سازد و بی‌گناهی خود را اثبات نماید به مأمور فرمانروای مصر گفت: «برگرد و بپرس که قضیه دست بردن زنان درباری چه بوده است» یوسف(ع) با ظرافت تمام وارد می‌شود و بدون این که زلیخا یا دیگر زنان را متهم کند، با ادب کامل سرنخی به فرمانروا می‌دهد تا او در پی تحقیق به همه جزئیات ماجرا واقف گردد و از پاکی و برائت او آگاهی یابد. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۱، ص ۲۶۵) مرحوم طبرسی در مجمع البیان در مورد جمله «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ» به نقل از جبایی می‌نویسد: برخی گفته‌اند؛ این سخن از همسر عزیز مصر است، یعنی، بدین جهت اعتراف نمودم تا یوسف(ع) بداند هرچند در حضورش بدو خیانت روا داشتم ولی در غیاب او با نسبت دادن گناه به او خیانت نمی‌کنم. و در باره جمله «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» نیز می‌گوید: اکثر

مفسران آن را سخن یوسف(ع) می‌دانند؛ ولی جبایی می‌گوید: از سخنان زن عزیز است، بدین معنا که من خود را از بدی و خیانت در مورد یوسف(ع) مبرا نمی‌شمارم. (طبرسی، ۱۳۸۴، ج ۵، ص ۳۶۸) این اعترافات حاکی از تأثیر عمیق و شگرف تربیت عملی حضرت یوسف(ع) است که توانست فرد منحرفی را این‌گونه به سوی خدا باز آورد که جمله «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» را از عمق جان سر دهد. پس بر انسان به ویژه مربی لازم است که خود را از گزند تهمت‌ها مصون نگاه دارد.

منابع

قرآن کریم؛ ترجمه فولادوند

نهج البلاغه؛ ترجمه دشتی

۱. ابن فارس، احمد، ترتیب مقایس اللغة، ترتیب و تنقیح سعیدرضا علی عسکری و حیدر مسجدی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۷.

۲. پیروز، علی آقا و دیگران، مدیریت در اسلام، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۸.

۳. جمعی از نویسندگان، (زیر نظر محمد تقی مصباح یزدی، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، مدرسه، تهران، ۱۳۹۱.

۴. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم (تفسیر قرآن کریم)، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، قم، ۱۳۹۵.

۵. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین، المفردات فی غریب الفاظ القرآن، انتشارات ذوی القربی، چاپ دوم، قم، ۱۴۲۳ق.

۶. رشیدپور، مجید، روش‌های تربیتی، انتشارات اولیا و مربیان، قم، ۱۳۷۰.

۷. رضایی اصفهانی، محمد علی و دیگران، تفسیر قرآن مهر، انتشارات پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۷۸.

۸. زمخشری، محمود بن عمر بن محمد، ترجمه؛ مسعود انصاری، انتشارات ققنوس، چاپ دوم، تهران، ۱۳۹۱.

۹. سبحانی، جعفر، مربی نمونه، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ چهارم، قم، ۱۳۷۳.

۱۰. سلطانی، محمد علی، تحلیلی بر داستان حضرت یوسف(ع)، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، پایان نامه کارشناسی ارشد، ۱۳۸۴.

۱۱. صفری، علی آقا، شیوه‌های مدیریتی حضرت یوسف(ع) در قرآن کریم، پایان نامه کارشناسی ارشد، جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی امام خمینی(رحمت الله) مدرسه عالی قرآن و حدیث، ۱۳۹۶.
۱۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ بیست و یکم، تهران، ۱۳۸۵.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن و الفرقان، انتشارات اسوه، تهران، ۱۳۸۴.
۱۴. عباسی مقدم، مصطفی، اسوه‌های قرآنی و شیوه‌های تبلیغی آنها، پژوهش‌نامه تربیت تبلیغی، سال دوم، شماره-های ۳ و ۴، تابستان، ۱۳۹۳.
۱۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین، تحقیق مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، اسوه، قم، ۱۴۱۴ق.
۱۶. قرائتی، محسن، تفسر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ چهاردهم، تهران، ۱۳۸۴.
۱۷. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۵.
۱۸. کهو کهر(حکیمی)، غلام علی، ویژگی‌های مربی در اسلام، پایان نامه کارشناسی ارشد، مرکز جهانی علوم اسلامی، مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی، ۱۳۸۴.
۱۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، دارإحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۲۰. مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن، تحقیق و نگارش؛ محمد حسین اسکندری، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۰.
۲۱. مصطفوی، حسن، التحقيق فی الكلمات القرآن الکریم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهاردهم، تهران، ۱۳۷۲.
۲۳. ناطقی، غلام حسین، مفهوم‌شناسی تربیت در آیات و روایات (دو فصلنامه نور هدایت) بهار و تابستان ۱۳۹۰.
۲۴. نوابی نژاد، شکوه، راهنمایی و مشاوره، معاصر، تهران، ۱۳۷۸.
۲۵. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۸۶.

